

رفتی و برسدش که چون افتاد میان پهنه
 مردان بگردم **بند** دو چیز حال علقست
 خوردن بیش از زرق مقوم و مردن از
 اجل معلوم **قطعه** قضا که نشود از هزار ناله
 واه بشکریا بشکایت برآید از دهنی فرشته
 که و کیست بر خوانه بیاد چه غم خورد که ببرد
 چراغ نیرازی **حکمت** ای طالب روزی
 بنشین که بخوری و ای مظلوم اجل مر و که
 جان بیزی بجهد زرق ارنی و کرنی
 برساند جزای عز و جل کز روی در دهان
 سیر و بلنگ نخور زنت مگر بز اجل **نگنه**
 پنا نمانده دست نرسد و نمانده هر جا که
 هست برسد شنیده که سکندر برینت
 در ظلمات بچند سخت و خورد آنک خورد
 آب حیات **نگنه** صیادی روزی در درجه
 ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشک نمید
بیت مسکین در عین عالم می رود

او در قفای

Copyrighted King University